درس هفتصد و شصت و نهم

صحبت در کیفیت تحقق عالم ذر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

صحبت در کیفیت تحقق عالم ذر بود. دلیل بر این مسئله هم دو چیز است: یکی آیات قرآن که حکایت از وجود چنین عالمی دارد و منطبق با همان علم عنائی است که به تعبیر بعضی عالم اجمال است و بسطش همین عالم اعیان است که ملموس و محسوس ماست و با تعبیری که ما داشتیم و صحبتی که مفصل در این زمینه بیان شد، مسئله به عالم اجمال و عالم انبساط برنمی‌گردد، بلکه به تطوّرات مختلف و متفاوت و ادواری که اینها متعاقب با یکدیگر است برمی‌گردد و به‌نحوی است که این ادوار و اطوار در عین حفظ هویت و استقلال و تشخّص خود واجد مرتبهٔ مادون هم می‌باشند به‌نحوی‌که اگر به آن مقام علیت در هر مرتبه توجه بشود، نفس معلول در همان مرتبه قابل مشاهده و قابل ادراک و قابل حسّ است.[1]

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان، ج ۱، ص ۹۱.

به‌عکس آنچه که مطرح می‌شود بر اینکه عالم اجمال مانند یک دانه گیاهی می‌ماند که استعداد و قابلیت برای ارتقاء به یک شجرهٔ طویله و مثمره را دارد ولی در هویت استقلالی خود شجره‌ای وجود ندارد و ثمره‌ای وجود ندارد و هیچ برگ، اوراق، اغصان، اصول و فروعی در آنجا وجود ندارد [بلکه] قابلیت و استعداد برای حصول به آن را دارد.

گفتیم که این مسئله به‌طورکلی با آنچه که مقتضای برهان و مقتضای ادلهٔ نقلیه و مقتضای شواهد شهودیه بر این مسئله هست، منافات دارد و موانع و توالی فاسده‌ای دارد که اینها را قبلا خدمت رفقا عرض کردیم.

وجود اختلاف نظر نسبت به کیفیت عالم ذر

صحبت در کیفیت عالم ذر است که این کیفیت به چه نحوه است و آیا به همین نحوه‌ای که در عالم عنائی مورد بحث است [می‌باشد] یااینکه به‌طورکلی عالم ذر مسئله‌ای جدای از مقام اجمال است و همین‌طور نسبت به عالم محسوسات و عالم اعیان می‌تواند نمود پیدا بکند؟!

در اینجا اهل نظر نسبت به این مسئله دارای

اختلاف هستند و بعضی مثل مرحوم علامه ـ رحمه‌الله‌علیه ـ در ذیل آیهٔ شریفه که دارد:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ﴾.[1]

در اینجا می‌فرمایند که این آیه دلالت بر یک حقیقت تکوینیه و یک کلمهٔ کونیه دارد که این کلمهٔ کونیه و حقیقت تکوینیه در قلوب همهٔ افراد و در نفوس همهٔ افراد مکنون است و آن عبارت از حیثیتی است که با آن حیثیت اعتراف به ربوبیت دارد، اعتراف به توحید دارد و این در همهٔ اشیاء هست‌ها!

وجود مقام ربوبی در همهٔ اشیاء

اعتراف شیطان به ربوبیت

تصور نکنید که این مسئله اختصاص به انسان دارد:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل *** هست محسوس حواس اهل دل[2]

مقام ربوبی در همهٔ اشیاء؛ پرندگان، چرندگان، حیوانات، نباتات و اشجار و در همهٔ موجودات

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۷:
«و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی‌آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری ما گواه بوده‌ایم اینکه شما در روز قیامت می‌گویید: حقاً ما از این پیمان غافل بوده‌ایم.»

[2] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۶.

محفوظ است و شیطان هم حتی معترف به ربوبیت است. شیطان که به آدم سجده نکرد، از اعتراف به ربوبیت و توحید دست برنداشت! در همان حال هم می‌گفت که تو ربّی و باید به تو سجده کرد، نه به این شیئی که ﴿خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ﴾![1] در مقام مقایسه در کثرت در مقابل خدا ایستاد! یعنی اقرار به ربوبیت سر جایش بوده و هست، اعتراف به ربوبیتش و اعتراف به توحیدش که دست نخورده است!

شیطان از بالاترین افراد موحّد

به همین جهت است که در بعضی از عبارت‌ها که باعث شبهه برای بسیاری شده است در کلام عرفاء و بزرگان، مشاهده می‌کنیم که می‌گویند که شیطان از بالاترین افراد موحّد است و درست هم هست![2] در توحید شیطان شکی نیست! شیطان در توحیدش و اعتراف به ربوبیتش قائل به ثنویت یا

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸.
«[شیطان گفت: من بهتر از او هستم]؛ چون مرا از آتش آفریدی، و او را از گل خلق نمودی!»

[2] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۱، ص ۱۶؛ تمهیدات، عین القضات همدانی، ص ۲۲۹.

صنمیت و شرک نشده است بلکه قائل به توحید است و برای این عالم دو اصل را قائل نیست، و نفی توحید و نفی ربوبیت هم نمی‌کند. خوب هم می‌دانست که لا إله إلّا الله معنایش چیست، لا هو إلّا هو معنایش چیست. اگر اینها را نمی‌دانست و به حقائق اینها پی نمی‌برد که نمی‌آمد در آن بالاترین مواضع و بالاترین مراتب، سراغ افراد برود و آنها را از رسیدن به یک هم‌چنین مرتبه‌ای باز بدارد! آن کسی که نمی‌فهمد، چگونه می‌تواند راه و رسم کلک و حیله و مانعیت را بتواند ادراک بکند؟! هان؟!

لذا اصلاً می‌فرمایند که شیطان خودش موحّد است، در توحید شیطان شکی نیست، حالا نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد آن یک حرف دیگر است. در مقابل خدا می‌ایستد و انانیت به خرج می‌دهد و استکبار می‌کند، آن یک حرف دیگر است. منافات ندارد که یک شخص درعین‌حال که قائل به توحید و ربوبیت است باز انکار کند. مگر انکاری که ما می‌کنیم و تقابلی که ما درقبال حق داریم ناشی از جهل ما به حقّ است؟ ابداً! یک چیز دیگر اینجا

می‌خواهد، پذیرش ما نسبت به باور ما در چه حد است؟! تمام این افرادی که می‌بینید خلاف می‌کنند، گناه می‌کنند، درقبال حق می‌ایستند این نیست که حق را نفهمند، خوب هم می‌فهمند![1] ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ﴾.[2]

شناخت دشمنان ائمه علیهم‌السّلام نسبت به آنها

مأمون امام رضا علیه‌السّلام را بهتر از ما می‌شناخت! او با امام رضا حشرونشر داشت! هارون، امام موسی بن جعفر علیهماالسّلام را بهتر از ما می‌شناخت! معاویه علی را بهتر از ما می‌شناخت. چون بوده! خودش پدرسوختهٔ سیاست است! توجه می‌کنید؟! آن کسی که خودش پدرسوختهٔ سیاست است، او می‌فهمد که حق تا چه اندازه در یک شخص متبلور است. کلک‌های انانیت و نفسانیت را معاویه و عمروعاص خوب می‌فهمند! درست شد؟! ما

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۲۳۰ و ج ۲، ص ۲۷۴ و ج ۵، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

[2] . سوره انعام (۶) آیه ۲۰.

ترجمه: «آنان که ما کتاب به آنها فرستادیم، او را (یعنی محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را) به مانند فرزندان خود می‌شناسند.» (محقق)

هنوز در مسائل سیاسی نرفته‌ایم، إن‌شاءالله هم تا وقت مردن نخواهیم رفت! همین بهتر است! همین چیزها بهتر است! مسائل سیاسی ... هر چیزی یک اهلی می‌خواهد، ما عرضه‌اش را نداریم.

آن کسی که دارد می‌رود می‌فهمد که حق کجاست. چرا؟ چون خودش کاملاً مظهر برای مراتب عالیه و راقیهٔ این موقعیت می‌شود، به همان مقدار که در مسائل و رموز سیاست دقت می‌کند، به همان اندازه نقطهٔ مقابلش را می‌فهمد! به همان اندازه! چون بالأخره این راه‌وروش سیاسی برای خودش کار دارد، کلاس دارد، دانشگاه دارد، الآن در دنیا دانشگاه‌هایی هست که اینها دارند در این زمینه کار می‌کنند که چطوری وارد بشوید، چگونه با مردم حرف بزنید، در میان مردم چگونه ظاهر بشوید، چگونه تظاهر بکنید، کجا ساکت بشوید، کجا اقدام کنید، اینها همه‌اش ... اوه! إلی‌ماشاءالله! یک خبر را که می‌خواهید نقل بکنید چگونه خبر را در روزنامه نقل بکنید تا کاملاً نتیجهٔ عکس بگیرید! خبر یک خبری است که یک مسئله‌ای را ثابت می‌کند، شما

طوری بیاورید و طوری بپرورانید و طوری یک کلماتی به آن اضافه کنید که خواننده که دارد می‌خواند کم‌کم ذهنش برمی‌گردد که عجب این اصلاً یک چیز دیگر دارد می‌گوید! این یک قضیهٔ دیگر دارد نقل می‌کند.

در نوشته‌جات هم همین‌طور. شما یک مقاله می‌خوانید، وقتی از آن اول نگاه به مقاله می‌کنید می‌فهمید این نویسنده یک چیزی در او هست یا نه! قشنگ نشان می‌دهد که وقتی دارد یک قضیه نقل می‌کند چگونه دارد نقل می‌کند و وارد می‌شود ...

من یک کتابی بود که یک وقتی به دستم رسیده بود و آن کتاب را خواندم، تصورم این بود که این مؤلفش یک آدم بی غل و غشی است، این‌طور شنیده بودم. باور کنید که پاراگراف اول را که خواندم، بستم! صاف کنار گذاشتم! تا حالا هم دیگر نگاه نکردم! یک پاراگراف؛ پنج خط، شش خط است، دیدم این کتاب دیگر حجیت ندارد. آن اول شروع کرده به إعمال غرض. وقتی مورخ و مؤلف بخواهد إعمال غرض بکند دیگر کتابش چه حجیتی می‌تواند پیدا کند؟! چه حجیتی؟! اینها همه درس داردها!

دانشگاه دارد! بیا برو دارد! حرف را چطور برگردان، صحبت را چطوری برگردان، مسئله را برگردان!

آن پدرسوخته‌ها [امثال] عمروعاص که در کلک و این حرف‌ها استاد معاویه بود علی را می‌شناختند! آنها می‌دانستند! بیخود نیست وقتی بعد از شهادت امیرالمؤمنین اسمش که می‌آید، معاویه اشکش درمی‌آید![1] معاویه با این سنگ‌دلی! با این سیاهی دل و با این قساوت از شنیدن این [مطالب] چه حالی پیدا می‌کند! این بالأخره یک چیزی دیده دیگر! یک چیزی دیده است. چه احساسی پیدا می‌کند؟! مأمون وقتی بعد از شهادت امام رضا می‌گوید که بیایید از امام رضا بگویید و روضه بخوانید و خودش گریه‌اش درمی‌آید،[2] به‌دروغ که گریه نمی‌کند! بالأخره این گریه درمی‌آید دیگر! حالا بعضی هنرپیشه‌ها هستند وقتی گریه می‌کنند آدم می‌گوید: اِاِاِ واقعاً دارد گریه می‌کند! آن‌قدر خوب بلد هستند! ماشاءالله به این قریحه و استعداد که چطور نقش عوض می‌کند!

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به انوار ملکوت، ج ۲، ص ۲۴۸ ـ ۲۵۰.

[2] . الغیبة، شیخ طوسی، ص ۷۴؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

چقدر خوب است انسان همیشه در نقش خودش باشد، نه در نقش این و آن که نقش خودش را فراموش کند!

آنها علی را به چه نحوی دیدند که وقتی صعصعه بن صوحان به شام می‌رود بعد معاویه می‌گوید: رحم الله أباتراب لقد کان ...؛ همین‌طوری که می‌گویی بوده! و اشکش درمی‌آید.[1]

نمودار حق و نمودار حقیقت

اگر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مثل خودش با سیاست عمل می‌کرد، اشکش درمی‌آمد؟! هیهات! هیهات! این چه از علی دیده است؟! این چه صداقتی از علی دیده است؟! این چه مردانگی‌ای از علی دیده است؟! این چه کرامت و بزرگ‌منشی‌ای از علی دیده که در مقابل علی تا روز مرگش سرش پایین است و نمی‌تواند سر بلند کند؟! دیده دیگر!

خب شما ما را هم می‌بینید! بنده را عرض می‌کنم! دارید ما را می‌بینید! خب چه؟! خب

---

[1] . المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۴۱؛ سفینة البحار، ج ۶، ص ۱۸۵؛ انوار ملکوت، ج ۲، ص ۲۴۹؛ در این مصادر شخصی که بر معاویه وارد شد و این کلمات را بیان کرد عدی بن حاتم است. (محقق)

دیدیمش دیگر! داریم می‌بینیم؛ روز و شبش را دیدیم و کارهایش را دیدیم و مسائل و اینها را همه داریم مشاهده می‌کنیم. اینها چه هستند؟! اینها هستند که نمودار حق و نمودار حقیقت هستند و اینها را باید در جلوی چشم گذاشت و به آنها نگاه کرد؛ این افراد و این اسوه‌ها و این خصوصیات را [باید نگاه کرد]. این را باید انسان انجام بدهد.

علیٰ‌کلِّ‌حال این مسئلهٔ عالم ذر چیست؟! صحبت در این است که در این عالم که عالم اعیان است این آیه همان‌طوری‌که در جلسهٔ گذشته عرض کردیم دلالت می‌کند که ما این اعتراف را در درون افراد گذاشته‌ایم! همین در درون معاویه هم گذاشته شد، اگر این در درون معاویه نبود که گریه نمی‌کرد. اگر در درون عمروعاص معیار حق و باطل نبود که دیگر برای علی گریه نمی‌کرد. اگر در سینه و قلب و نفس مأمون خبیث این ودیعهٔ الهی قرار داده نشده باشد که او بر فقدان امام رضا گریه نمی‌کرد! پس معلوم است که هست ولی آن را به‌کار نمی‌گیرد. از او برای رشدش استفاده نمی‌کند و آن را برای ترقی

استعمال نمی‌کند. ولی همان را امام رضا گرفته و امام رضا شده است ولی مأمون رد کرد و قبول نکرد لذا خَسِرَ الدنیا و الآخرة شد. همان را دارد، همان معیار را دارد. همان کیفیت در درونش هست.

لذا اقرار به ربوبیت و اقرار به توحید همان‌طوری‌که در برخی از روایات هست،[1] این در درون همه هست. آیه در اینجا دلالت بر این مسئله می‌کند، بنا بر رأی بعضی از بزرگان، این در همین تفسیر المیزان هست که آیه دلالت بر این می‌کند و این را هم رفقا بدانند که من جسارت نمی‌خواهم بکنم و ما کوچک‌تر از آن هستیم که بخواهیم نسبت به بزرگان، خدای نکرده، خدای نکرده [جسارت کنیم] ولی علیٰ‌کلِّ‌حال، فهم قاصر خودمان را عرض می‌کنیم.

این به‌نظر می‌رسد که اگر مسئلهٔ عالم ثابتات و قضیهٔ علم عنائی و عینیتش با عالم هویت‌های خارجی و عالم شهادت درست برای ما ترسیم بشود،

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان، ج ۸، ص ۳۳۸؛ بحث روائی ذیل آیه ۱۷۲ تا ۱۷۴ سوره أعراف و ج ۱۶ ص ۱۹۴ و ۱۹۵ بحث روائی ذیل آیه ۲۷ تا ۳۹ سوره روم.

شاید معنای آیه را طور دیگر قرار بدهیم. خیلی‌ها آیه را برحسب ظاهر این‌طور مطرح می‌کنند که مربوط به عالم دنیاست، بعضی از مفسرین تصریح هم کرده‌اند که این آیه در مقام سرد این عالم دنیا و جریان خلقت است؛ نسلاً بعد نسلٍ و جیلاً بعد جیلٍ: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾؛ خدا از ظهور بنی‌آدم ذریه را بیرون کشیده، یعنی اخذ کرده و بیرون کشیده؛ گروهی موجب توالد و تناسل برای گروه دیگر، آن گروه برای گروه دیگر و هَلُمَّ جَرّا تا زماننا هذا و بعد از این زمان. ﴿وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ﴾، در این عالم افرادی که می‌آیند ـ چه بد چه خوب ـ اینها طبعاً با مسائلی روبرو می‌شوند، با حوادث و جریانات مختلفی روبرو می‌شوند و وقتی به خود مراجعه می‌کنند آن حقیقت ربوبی و عبودیت را در درون خود مشاهده می‌کنند و به توحید در ذات و در درون خود ایمان دارند. لذا شما همهٔ افراد را که می‌بینید در باطن خودشان نمی‌توانند رد کنند، بله حالا ممکن است به‌حسب ظاهر و اینها انکار بکنند

ولی هنوز این انکار و اینها از روی باد معده است، از روی بخار معده است، از روی سیری است. آن وقتی که بیفتد و دکترها بگویند که دیگر فایده ندارد و روزهای آخرت را می‌گذرانی، آن موقع‌ها ببینید چه حالی دارد! خب دیگر دارد تمام می‌شود!

لذا بسیاری از این افرادی که اینها اهل خلاف هستند، وقتی ما در تاریخ راجع به احوالاتشان می‌خوانیم، می‌بینیم آن روزهای آخر حال‌وهوایشان عوض شده، افکارشان عوض شده، وقتی که می‌خواهند یک مطالب ضد دین بگویند می‌گویند که نه، ناراحت می‌شوند، می‌گویند که نگویید؛ دارد واقع را می‌بیند، تابه‌حال به‌خاطر منافع دنیوی‌اش بوده که پدر مردم را درآورده و دروغ و تقلب و هزارتا ریا و دزدی و پدرسوختگی کرده است ولی الآن که این پرونده دارد بسته می‌شود چه؟! آیا باز هم می‌توانی سر نکیر و منکر کلاه بگذاری؟! بسم الله بفرما! آیا ملائکه‌ای که منتظرند از تو پذیرایی کنند، بله! همه یکی یکی با دسته بیل و امثال‌ذلک در انتظارت نشسته‌اند آنها را می‌خواهی چه‌کار کنی؟! آنها را می‌خواهی چطوری گول بزنی؟! ﴿إِذۡ يَتَلَقَّى

ٱلۡمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٞ﴾![1]

جدّا عجیب است! مو بر بدن آدم راست می‌شود!

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ﴾؛[2]

هر کلمه‌ای که از دهانت بیرون بیاید یا بیرون نیاید؛

در درون خودت آن کلام را نگه داری، یعنی هر

خطوری، در هر خطوری که بر خاطر مبارک و خاطر

عاطر شریف می‌گذرد، یک رقیب و عتیدی ایستاده

و صاف می‌گیرد! عین این دوربین‌هایی که الآن دارد

[می‌گیرد]! بله! دوربین‌هایی که این شر و ور ما را

می‌گیرد! الآن اینها هم دارند آن صحبت را می‌گیرند،

مطلب را دارند می‌گیرند، ﴿إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ

عَتِيدٞ﴾. درست شد؟! وقتی که این‌طور هست، آن

موقع است که انسان دارد می‌بیند هان! آنچه که

تابه‌حال به‌دنبال مخفی کردنش بود، آنچه که به‌خاطر

---

[1] . سوره ق (۵۰) آیه ۱۷. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۷۱:

«در آن وقتی که آن دو فرشته، اعمال او را تلّقی نموده می‌گیرند و ثبت می‌کنند؛ و از راست و چپ هر سخنی را که بیفکند، بلادرنگ رقیب و عتید آن را می‌گیرند و نگاهداری می‌نمایند؛»

[2] . سوره ق (۵۰) آیه ۱۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«هیچ گفتاری از او سر نزند مگر آنکه آن دو فرشتهٔ رقیب و عتید مراقب و حاضر بوده و در ضبط آن دریغ ننمایند.»

یک مصالح و منافع و به‌خاطر توهمات و تخیلات درصدد اخفائش بود، دیگر آن توهمات و وسائل و اسباب فایده‌ای ندارد، تمام شد! دیگر تمام شد! دیگر تمام شد!

همین چندی پیش به بعضی از رفقا و دوستان می‌گفتم: ـ خیلی عجیب بود ـ وقتی که والدهٔ ما دیگر داشت به رحمت خدا می‌رفت، در همان بیمارستان در طهران بودم و بعضی از رفقا هم آنجا بودند و وقتی به من گفتند که بیماری‌شان این است، دیدم دیگر قضیه و مسئله صورت دیگری پیدا کرده است و البته از چند روز قبلش یک آثاری ملموس بود، نه آثار ظاهری، به‌اصطلاح یک مسائلی ملموس بود که ....

بله! بعد خیلی برایم عجیب بود، نشسته بودم، بعد همین‌که برانکارد را آوردند و ایشان در آن بود و می‌خواستند در آسانسور بگذارند و به اتاق عمل ببرند، گفتیم که تکلیف همین است که می‌گویند و ایشان باید عمل بشود و مسئله دیگر دست ما نیست و باید به همین نحوه انجام بشود، گرچه حالا خواست خدا چه هست دیگر آدم نمی‌داند. یک‌مرتبه

من احساس کردم که من اصلاً جای ایشان هستم!

اصلاً خیلی برایم عجیب بود! یعنی احساس کردم آن کسی که الآن در این تخت خوابیده [من هستم] ـ نیمه بیهوش بود، دیگر با همین چیزها می‌خواستند از همان اورژانس بالا ببرند ـ و من را دارند می‌برند! و این بدن بدنِ من است که دارد این الآن می‌رود و دیگر آخر کار است! در همان موقع احساس کردم، هیچ کسی دور من نیست؛ تمام افراد، تمام اشخاص، تمام سلام و صلوات‌ها، تمام بیابروها، همه رفت، رفت، رفت، خودم تک‌وتنها شدم، تک! تک‌وتنها دارم می‌روم و مسیرم دیگر برگشت ندارد! قضیه دیگر اصلاً برگشت ندارد! اصلاً دیگر مشخص است، یعنی آن قضیه‌ای که برای والده اتفاق افتاد، آن موقع مشخص شد که دیگر برگشت ندارد، منتها به جای او ما داریم خلاصه راه می‌رویم. یعنی خدا این‌طور به آدم نشان می‌دهد که همه در یک خط هستیم، همه در یک صف هستیم، همه در یک مسئله هستیم، امروز نوبت این، فردا نوبت تو. همین! دیر و زود دارد، این هفته این‌طرف،

آن هفته این‌طرف، یعنی یک سال این‌طرف یک سال آن‌طرف. ولی همه در یک راستا قرار دارد.

یک‌دفعه نگاه کردم دیدم هیچ چیز همراهم نیست! اصلاً هیچ چیز [نیست] که بخواهم به خدا عرضه کنم و به خدا بگویم که خدایا من این را آورده‌ام! دیدم هیچ! خالیِ خالی! راستش یک تکانی خوردم! از خدا که پنهان نیست، از شما هم که خلاصه [پنهان نباشد] یک تکانی خوردم که هیچ چیز در دستم نیست! ولی یک‌دفعه حالتم تغییر کرد؛ احساس کردم که همین‌که هیچ چیزی دستم نیست، دست‌مایه‌ام است! یعنی همین‌که خلاصه چیزی در دست ندارم! یک‌دفعه خوشحال شدم ... گفتم: الحمدلله چیزی دستم نیست و همه‌اش مال اوست دیگر! ما که نباید چیزی دستمان بگیریم! خیلی زشت است که آدم یک جایی برود با خودش هم یک کیسه ببرد، آی خرجی‌ام را آوردم! آیا این درست است؟! درست است که من خانهٔ شما بیایم ـ فرض کنید امشب یا شب که نه! روز! چون شب‌ها معمولاً من خیلی شام نمی‌خورم! ـ و یک زنبیل غذا با خودم بیاورم!

ـ آقا این چیست؟!

ـ ناهارم را هم برداشته‌ام آورده‌ام!

ـ ا! مرتیکه تو اگر می‌خواستی ناهارت را بیاوری در خانه‌ات می‌نشستی می‌خوردی! من زنم بلند شده این‌همه زحمت کشیده ناهار درست کرده فلان کرده، تو زنبیل غذایت را برمی‌داری می‌آوری؟! خجالت دارد!

دیدم همین‌که چیزی دستم نیست خوشحالم کرد! گفتم: دیگر یا علی! عشق است! دیگر بقیه‌اش مسئله‌ای نیست! طوری نیست!

خب! ببینید اینها همه واقعیت است؛ یعنی به آدم نشان می‌دهند که مسئله و قضیه از چه قرار است. اینجاست که آدم دیگر واقعاً می‌فهمد تمام آن بحث‌هایی که کرده و نوشتجاتی که کرده رفت! همه‌اش!

خدا آقای بروجردی را بیامرزد، آقای بروجردی آدم خوبی بود، مرد خوبی بود، تا حدودی آدم بی‌هوایی بود. آقا شیخ اسماعیل ملایری برای مرحوم پدرمان و ما نقل می‌کرد:

من زمان فوت آقای بروجردی بالای سر ایشان بودم.

خود ایشان هم فوت کرده است و از هم‌دوره‌ای‌های پدر ما بودند. باهم آن زمان قوانین و اینها را مباحثه می‌کردند. ایشان می‌گفت:

دیدم ایشان [آقای بروجردی] مضطرب و ناراحت است و دارد گریه می‌کند. گفتم که آقا چرا دارید گریه می‌کنید؟!
ایشان گفتند که آقا دارم می‌روم می‌بینم که چیزی دستم نیست!
گفتم: آقا شما دیگر چرا دارید این حرف‌ها را می‌زنید؟! آقا این‌همه شما این‌طرف و آن‌طرف مدرسه و مسجد ساختید، در ایران، در خارج از ایران؛ انگلیس، هامبورگ، آمریکا و ... ! ایشان فرمودند که نه! نه! اینها نیست! اینها دستم را نگرفته است.

آقای بروجردی خیلی جاها مدرسه و مسجد ساختند. خب دارد احساس می‌کند! دارد آن حال را احساس می‌کند. این‌طور نیست که به خودش تلقین کند؛ احساس می‌کند. دست خالی بودن را دارد احساس می‌کند، لذا مضطرب است؛ دیگر تمام شد، مریدها، بیاوبرو و برای سلامتی حضرت آیةالله یک صلوات بفرست! تمام شد رفت! برای چه کسی می‌خواهی بفرستی؟!

گفت: آقا شما این‌همه درس دادید، این‌همه طلاب [تربیت کردید] و ...
ایشان گفتند که نه ...، گفت که آقا مگر شما این روایت را قبول ندارید که «مِدادُ العُلَماءِ أفضلُ من دِماء الشّهداء»؟![1]

---

[1] . الأمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ عدة الداعی، ص ۷۷:
«[عن مُجاشِعی عن الصادق]، عن آبائِهِ، عَن عَلیٍّ علیهمُ السّلام قال: **«قال رسولُ الله صَلّی الله علیه و آله: "إذا کان یَومُ القیامةِ وُزِنَ مِدادُ العُلَماءِ بدِماء الشّهداء، فَیُرَجَّحُ مِدادُ العُلَماءِ علیٰ دِماءِ الشُّهداءِ."»**
سالک آگاه، ۴۷:
«حضرت رسول می‌فرماید: زمانی که روز قیامت می‌شود، وزن و مقدار مداد علما (مداد، آن مرکّب و نوک قلم را می‌گویند؛ وقتی انسان با قلم می‌نویسد یک اثری از سر قلم او روی کاغذ می‌ماند که اسم او مداد است. مداد علما یعنی سر قلمی که علما داشتند و بر روی کاغذها آوردند) با خون‌های شهیدان سنجش و اندازه‌گیری می‌شود که کدام‌یک از اینها سنگین‌ترند؟ آن‌وقت سر قلم اینها بر خون همهٔ شهدا ترجیح پیدا می‌کند و سنگین‌تر

ایشان گفتند: بله قبول دارم و خودم هم در سلسله سند این روایت هستم!
گفتند: این کتابی که نوشتید: جامع الأحادیث شیعه!
ایشان یک تأملی کردند، گفتند: شاید! شاید این ...[1]

مثل اینکه ایشان الحمدلله یک خرده یک چیزی دستش بود، ما آن را هم نداریم! خیالمان راحت شد! خب حالا دیگر بالأخره هر کسی حال‌وهوای خودش را دارد، ما چه می‌دانیم، خدا با هر کسی ...

.

آدم وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند نه، صحبت‌ها همه‌اش روی یک مسائلی بوده، نوشته‌جات، همه‌اش روی یک اغراضی بوده است. آنها خوب می‌فهمند! آن‌طرفی‌ها قضیه را خوب می‌فهمند و خوب تشخیص می‌دهند؛ نشست و برخواست‌ها روی چه حسابی بوده؟ الآن من می‌توانم بگویم: این کارهایی که ما کردیم همه‌اش درست بود؟! قاطی نداشت؟! نفس در آن دخالت نداشت؟! نمی‌توانم بگویم. خیلی صریح بگویم، نمی‌توانم! لذا از اول بهتر است چه‌کار کنیم؟! آقا لُنگ بیندازیم: آقا هیچی! راحت! خر ما از کرگی دم نداشته! ما اصلاً

است.»

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۴، ص ۵۳۳ و ج ۲۲ ص ۷۶۰ و ج ۲۷ ص ۵۲۰ و ۵۲۱.

هیچی! راحتیم!

بالأخره به قول مرحوم کمپانی: «خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟!»[1] خب حالا فرض کن این‌هم جزو [این غلاه سیاه‌ها] دیگر.

خدایا می‌گوییم: تو که از ربوبیتت نمی‌توانی دست برداری! ما هر کسی باشیم، تو بالأخره رب که هستی! ما هم که از عبودیتمان دست برنمی‌داریم!

خیلی خب! تو می‌توانی ما را از عبودیتمان سلب کنی؟! خدا هم نمی‌تواند! نه خدا قدرت دارد ما را از عبودیت بردارد، نه خدا قدرت دارد خودش را از ربوبیت بردارد! هیچ‌کدام! این دوتا از خدا برنمی‌آید! یعنی هر کاری هم بکند، نمی‌تواند خودش را از ربوبیت و ما را از عبودیت بگیرد! می‌گوییم: خدایا همین کافی است! دیگر غیر از این خیلی به ما نمی‌چسبد! حالا شاید بعضی‌ها متاع قابل عرضه داشته باشند، خب ممکن است و حالا ما هم نفی عمل آنها را نمی‌کنیم، وقتی به خودمان و

---

[1] . دیوان کمپانی، مرحوم غروی اصفهانی، غزل ۷۷:
گرچه سیه رو شدم غلام تو هستم *** خواجه مگر بندهٔ سیاه ندارد؟!

کارهای خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم نه، همین مسئله کافی است. آن احساس چه وقتی پیدا می‌شود؟! وقتی انسان به این واقعیت و به حقیقت برسد.

اشکال به تفسیر مرحوم علامه در مورد آیهٔ ﴿وَإِذ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَأَشهَدَهُم﴾

مرحوم علامه می‌فرمایند که [با توجه به] این آیه همین احساس، در همه قرار داده شده است. پس این آیه دلالت بر عالم ذر نمی‌کند، ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّکَ مِنۢ بَنِیٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّیَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ﴾، این دلالت بر جریان عالم ماده و عالم طبع در این دنیا می‌کند که خداوند متعال از ظهور هر نسلی، نسل دیگری را به توالد و تناسل خلق کرد و این جنبهٔ فطری و ادراک ربوبیت و ادراک عبودیت و ادراک وجود عوالم غیب را در درون هر شخصی قرار داده و به همین مسئله در روز قیامت استناد می‌کند. لذا در روز قیامت در آخر آیه دارد که نه آنها می‌توانند بگویند که ما از این غافل بودیم و نه اینهایی

که ﴿أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ﴾[1] قبلاً در حال شرک و بطلان و اینها بودند به خدا بگویند که [چرا] به‌خاطر آنها ما را عذاب می‌کنی؟! ما این مسئله را در این دنیا ادراک نکردیم، برای چه ما را عذاب می‌کنی؟! ما توحید و ربوبیت را ادراک نکردیم.

خدا می‌گوید: نه! خوب هم ادراک کردید! در تک‌تک شما، هم آبائتان و هم خودتان و هم ابنائتان این ادراک ربوبی بود، ادراک و میز بین حق و باطل در شما بود، زشتی دروغ در شما بود، حسن صدق در شما بود، قبح ظلم در شما بود، همهٔ اینها در شما به ودیعه گذاشته شده بود، حالا پدرتان را درمی‌آورم، این‌طور نیست که شما نداشتید!

علت اینکه مرحوم علامه این مطلب را فرموده‌اند، این است که آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾ یعنی از هر پشتِ این آدم ـ یعنی هر بنی‌آدم ـ ذریه‌ای

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۳.
ترجمه: «آیا ما را به‌خاطر آنچه باطل گرایان انجام دادند، هلاک می‌کنی؟!» (محقق)

را خلق کردیم. اینکه نمی‌شود مربوط به عالم ذر و مربوط به عالم [قبل] بشود، این مربوط به همین دنیا می‌شود، یعنی همین عالم توالد و تناسل. عالم ذر که عالم توالد و تناسل نبود، آنجا که نکاح و صغریٰ خانم و اکبر آقا نبوده که شب زفاف و بله‌بران و نامزد و نامزدبازی داشته باشند و ...! عالم ذر عالم نامزدبازی نبوده! عالم این کارهای خوب یا بد ـ نمی‌دانم چه! ـ نبوده است! آن عالم، عالم ابداع بوده، در عالم ابداع که این حرف‌ها نیست، این حرف‌ها برای دنیاست.

توالد و تناسل و مقدمات ـ به‌به چه مقدمات خوبی است! ـ و مؤخّراتش و ماه عسل و سرکه‌شیره و ترشی، آخرش هم خداحافظ شما! اینها چیست؟! اینها مربوط به عالم دنیاست. عالم ذر نه عالم عسل بوده، نه ماه عسل بوده، نه ماه شیره بوده، نه ماه شربت بوده، اینها همه برای چیست؟! یک ابداع بوده، لذا به آن می‌گویند: «ذر»؛ یعنی عالم اجمال مثل ذر و این ذرات و اینها، از این نظر می‌گویند که عالم اجمال و عالم انتشار و پراکندگی در عین تفصیل، تفصیلش

بعداً می‌آید به این دنیا ظهور پیدا می‌کند. لذا این آیه دلالتی بر این عالم ندارد. این ماحصل کلام مرحوم علامه است. البته من دیگر توضیح نمی‌دهم، اینجا ایشان نسبت به عالم ذر مطالب و ایراداتی دارند که خود رفقا بروند این را مطالعه بکنند، فقط از باب اینکه بالأخره این قضیه به کجا باید منتهی بشود به آن مطالب می‌رسیم و سایر تفاسیر را هم می‌گوییم. حالا از اینجا راجع به آنها شروع کردیم و حالا ببینیم این قضیه به کجا ختم می‌شود.

ببینید اشکالی که در اینجا نسبت به این مطلب وارد می‌شود این است که آیه نمی‌گوید: إذ یأخذ و هو آخذ بلکه می‌گوید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ﴾. «إذ» در زبان عربی و در بلاغت به معنای اُذکر هست؛ ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّکَ لِلۡمَلَٰٓئِکَةِ﴾[1] مقام، مقام گذشته است. ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّکَ﴾؛ به یاد بیاور زمانی را که خدا این کار را کرد. گرچه مسئله مسئلۀ ثابت و دوام است ولی «إذ» در اینجا برای زمان گذشته می‌آید؛ وقتی خدا این کار را کرد، وقتی خدا این مسئله را ایجاد

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۳۰.

کرد، وقتی خدا این‌طور گفت، ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّکَ لِلۡمَلَٰٓئِکَةِ﴾ و ﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ﴾.[1]

البته راجع به «إذا» هم اگر برای مستقبل متحقق الوقوع هست، آنجا «إذا» را با صیغۀ ماضی می‌آورند: ﴿إِذَا وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ﴾[2] که در آنجا عرض کردیم که دلیل این است که «إذا» برای آینده است آینده را می‌آورند منتها صیغۀ فعل بعد از «إذا» را ماضی می‌آورند که دلالت بر تحقق کند ولی «إذ» در اینجا به معنای گذشته است. وقتی به معنای گذشته باشد، آن نسلی که هنوز خلق نشده این قضیه در زمانِ این مسئله ـ در زمان پیغمبر که این آیات نازل شده ـ چطوری باهم جور درمی‌آید که ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّکَ﴾ هم «إذ» برای زمان گذشته است، هم «أخذ» برای زمان گذشته است و این دلالت بر یک جنبۀ ارادی تکوینی ابداعی می‌کند، گرچه خودِ آن ظهورش در خارج به‌نحو تدریج است ولی نفس ابداع و ارادۀ بر

---

[1] . سوره صف (۶۱) آیه ۶.

[2] . سوره واقعه (۵۶) آیه ۱.

این، جنبهٔ گذشته و مُضی دارد؟![1]

دیگر چطور در اینجا می‌شود؟! وقتی خدا این عمل را انجام داد ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّکَ مِنۢ بَنِیٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ﴾ و خدا اینها را شاهد گرفت و ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ﴾، افرادی که الآن به دنیا نیامده‌اند «قالوا» دیگر دربارهٔ آنها معنا ندارد! باید بگوید: «یقولون» یا «هم قائلون» که قائل دلالت بر یک جنبهٔ ثبات، چه نسبت به گذشته، چه نسبت به آینده و چه نسبت به حال دارد. به‌نظر می‌رسد این تفسیری که مرحوم علامه در اینجا کرده‌اند از نظر بلاغی دارای اشکال است. این یک مسئله است.

مسئلهٔ دوم هم اینکه با سیاق آیه نمی‌خواند؛ یعنی وقتی که شما این آیه را بخواهید نگاه بکنید ـ حالا کاری به روایات نداریم که اصلاً با روایات تنافی دارد ـ به نفس آیه نگاه کنید ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّکَ﴾ در اولین وهله چه به ذهن می‌آید و تبادر می‌کند؟! ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّکَ مِنۢ بَنِیٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۱.

ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ ...﴾ ببینید همه ماضی است! ﴿إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ﴾، ﴿أَشْهَدَهُمْ﴾، ﴿قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾، ببینید همهٔ این افعالی که در آیه مورد استناد قرار گرفته جنبهٔ ماضی دارند. خب نسلی که هنوز به دنیا نیامده، ماضی‌اش چیست؟! نسل به دنیا نیامده و وجود ندارد و نسل اصلاً نسل تدریجی‌الحصول است! بله برفرض که مسئله عبارت از یک ودیعهٔ الهی و فطرت الهی باشد که در همهٔ نفوس است، بسیار خب. این یک مطلب دیگر است، یک وقت شما می‌خواهید یک مطلب را بر این آیه تحمیل کنید [آن بحثی نیست]!

ما یک وقتی به درس تفسیر بنده خدایی می‌رفتیم، الآن هم هست، علیٰ‌کلِّ‌حال خدا حفظش کند. آیه دربارهٔ قضیهٔ حضرت موسی و سحره بود؛ ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾،[1] آیه این است که

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۱۷.

ترجمه: «و ما به موسی وحی نمودیم که عصای خود را بیفکن، (چون عصا انداخت) ناگاه معجزه او هر چه ساحران بافته بودند یکباره همه را ببلعید.» (محقق)

﴿أَلۡقِ عَصَاكَ﴾؛ عصایت را بینداز و ﴿تَلۡقَفۡ مَا يَأۡفِكُونَ﴾، این إفک آنها را می‌بلعد و باطل می‌کند و آن افک آنها را از چشم می‌اندازد. ایشان این را اثبات می‌کرد که این مسئله یک مسئلۀ مار و و اژدها و اینها نبود بلکه فقط یک جنبۀ معنوی و حال و صورت و تظاهری بوده که وقتی حضرت موسی عصا را می‌انداخت، این عصا کاری می‌کرد که اصلاً این سحر سحره باطل می‌شد، نه‌اینکه این تبدیل به یک اژدهایی بشود و چشم داشته باشد و دهان داشته باشد و دُم داشته باشد و سُم داشته باشد و فلان، که این بیاید و این حبال و این چیزها را بلع بکند و اینها را ازبین ببرد.

خب بنا بر ظاهر آیه دو اشکال نسبت به این قضیه وارد می‌شود؛ یکی اینکه ظهور آیه نسبت به این مار [دلالت] دارد؛ وقتی که به حضرت موسی خطاب آمد که ﴿وَمَا تِلۡكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ ۞ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيۡهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخۡرَىٰ﴾[1] [عصا] یک‌دفعه تبدیل به

---

[1]. سوره طه (۲۰) آیه ۱۷ و ۱۸.

ترجمه: «و ای موسی، اینک بازگو تا چه به دست راست داری؟ ۞ موسی

ثعبان شد، این ثعبان شدن یک امر خارجی بود نه‌اینکه یک حالت تمثل مکاشفه و شهودی برای حضرت موسی پیش آمد بلکه واقعاً این چوب به یک مار و اژدها تبدیل شد و یک مار و افعی بزرگ شد و به‌خاطر این ترسید، والاّ خب حضرت موسی به‌خاطر چه بترسد؟! تا این تبدیل نشود، برای چه حضرت موسی بترسد؟! یعنی وقتی شما ظاهر آیه را ببینید در این جریان این به مار تبدیل شد و این سحره هم حبال خودشان را پراکنده کردند و انداختند.

ایشان می‌گفت: نه، وقتی که ـ و به مرحوم علامه هم مستند می‌کرد که نظر مرحوم علامه این است، البته بنده ندیده‌ام، حالا می‌روم می‌بینم ـ این عصا حالتی پیش آورد که دیگر آنها از کار افتادند، حالا یا یک‌دفعه این حبال ایستادند، یا ...! و دیگر ﴿تَلۡقَفُ﴾ به معنای ازبین رفتن است، نه به معنای بلعیدن؛ دیگر بلعیدن در آن نیست.

من در آنجا اشکال کردم و گفتم:

عرضه داشت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌زنم و با آن از درختان بر گوسفندانم برگ می‌ریزم و حوائجی دیگر (چون مدد راه رفتن و دفع دشمن و غیره) نیز به آن انجام می‌دهم.» (محقق)

اولاً: آقا این با ظهور آیه منافات دارد، ظاهر آیه این نیست و این ﴿تَل ۡقَفُ﴾ معنای خودش را دارد والاّ خدا می‌توانست طور دیگر و نحوۀ دیگری بیان کند.

ثانیاً: شما با روایاتی که از ائمه علیهم‌السّلام آمده چه می‌کنید؟! مگر حضرت امام رضا علیه‌السّلام نفرمود که اگر آنچه را که عصای موسی خورد برمی‌گرداند، این [شیر روی پرده که شخص را خورد] هم برمی‌گرداند؟![1] ایشان در پاسخ گفت که ما لولا روایت می‌گوییم!

گفتم: وقتی امام دارد می‌گوید که معنای [آیه] این است دیگر لولا روایت چه معنا دارد؟! خود امام دارد می‌گوید! آیه معنایش این است! امام رضا دارد می‌گوید که آقا معنای آیه این است؛ همین ظاهر است و اگر آنچه را که عصای موسی خورد برمی‌گرداند این جناب شیر هم [این شخص را] برمی‌گرداند! وقتی حضرت دارند می‌فرماید که من که منبع وحی هستم، من که مهبط وحی و این قرآن

---

[1] . عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۹۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸ ـ ۲۳۰.

هستم دارم آیه را این‌طور معنا می‌کنم، آن‌وقت شما می‌گویید: لولا روایت یعنی چه؟!

این یعنی چه؟! مثل اینکه من بگویم: در منزل آقای فلان، این چیزها هست. آقا می‌گوید: تو از کجا می‌دانی؟! می‌گویم: چیست؟! می‌گوید: نه این است. می‌گویم: هان! اگر شما نگویی، این است! می‌گوید: اِ! بابا من در خانه‌ام، خبر از خانهٔ خودم دارم، تو چه داری می‌گویی؟! من بهتر می‌دانم در خانه چیست یا تو؟! می‌گویم: نه، لولا کلام شما، در منزل شما تریلی هست! می‌گوید: بابا تریلی چرخش از خانه‌مان رد نمی‌شود، چه تریلی‌ای در خانه‌مان است؟! فولکس هم نیست! دیگر چه برسد به تریلی! می‌گویم: نه، لولا کلام شما ...!

این بازی با آیات است! اگر قرار است ما کلام معصوم را حجت بدانیم، باید طبق کلام معصوم آیه را تفسیر کنیم و حق نداریم از پیش خودمان تفسیر کنیم که لولا کلام معصوم! لولا یعنی چه؟! در و لولا و پنجره!! می‌گویند: لولا کلام معصوم، آیه معنایش این است! من نفهمیدم، یعنی مغزم نکشید که لولا

کلام معصوم آیه این را می‌رساند [یعنی چه]!

آیه می‌گوید که بابا اینها چرخیدند و فلان کردند و مردم را مشغول کردند، این عصا را انداخت و همه را گرفت خورد و هیچ چیزی دیگر نماند! یعنی چیزی دیگر نماند تا دست سحره باشد، همهٔ مردم فهمیدند که اینها همه کشک است. این چیزی است که آیه می‌گوید، روایت امام علیه‌السّلام هم نسبت به این دلالت دارد، وقتی این‌طور است دیگر تمام شد رفت و دیگر اینکه ما بیاییم و بپیچانیم و بچرخانیم یعنی چه؟!

حالا روایاتش را عرض می‌کنیم، به‌نظر می‌رسد روایات درست مخالف همین تفسیری است که بیان شده است. حالا ببینیم چطور می‌توانیم بین اینها جمع کنیم.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد